

## متن پیاده سازی شده

### بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما بعد از سیری در کلمات بزرگان به اینجا رسید که گفتگوی خودمان را بر 4 محور متمرکز کنیم.

#### محور اول

محور اول، بحث مهم جمع بین ادله از راه اخذ به قدر متیقن است. با توجه به اینکه بسیاری از ادله متعارض را به این نحو می توان جمع کرد و از طرفی رتبه جمع دلالتی بر رتبه تعارض مستقر مقدم است، باید ببینیم که آیا این جمع صحیح است یا خیر؟ شیخ انصاری این جمع را مطرح کرد؛ اگرچه به آن معتقد نیست؛ اما مشهور گذشتگان طرفدار این جمع بوده اند. قدمات تا جایی که امکان داشت بین ادله متعارض جمع می کردند ولو به همین نحوی که الآن مورد بحث ماست و سراغ طرح نمی رفتند.

#### تحقیق مطلب

آنچه به نظر قاصر ما می رسد این است که نه به طور مطلق می توان گفت: قدر متیقن گیری از ادله اشتباه است و نه می توان به طور مطلق گفت: جمع مزبور، جمع قابل قبولی است. بیان مطلب:

نکته اول: همه کسانی که دستی در فقه دارند، معتقدند مرجع در تفسیر ادله، تشخیص اینکه بین دو دلیل متعارض وجود دارد یا نه، تشخیص اینکه آیا می توان بین دو دلیل متعارض جمع مقبولی کرد یا نه؟ و اینکه چه جمعی مقبول و چه جمعی غیر مقبول است، در همه این موارد، مرجع، عرف است. ما وقتی می خواهیم یک آیه یا روایتی را که به عرف عام القاء شده است و شارع مقدس نیز ما را به شخص خاصی حواله نداده است، تفسیر کنیم، سراغ عرف می رویم. کسی نمی گوید: تفسیر آیات قرآن باید توسط معصوم علیه السلام صورت بگیرد؛ بلکه آنچه که ما داریم آن است که ما باید در تفسیر آیات، فرمایشات معصومین علیهم السلام را مد نظر قرار بدهیم. مرجعیت عرف در موارد مزبور بیانگر کارایی ابزاری عرف است.

اشکال: ممکن است کسی بگوید: اینکه شما می گوید: همه فقهاء در موارد مزبور مرجع را عرف می دانند درست نیست؛ چون معروف این است که قریب به اتفاق فقهاء معتقدند عرف در مفاهیم مرجع است؛ یعنی در تفسیر مفاهیمی مانند آب، خون و امثال ذلک باید به عرف مراجعه کرد؛ اما تطبیق مفهوم بر مصداق کار عرف نیست. مثلاً شارع می گوید: مسافرت 4 فرسخ موجب قصر نماز می شود؛ اما معنای فرسخ را بیان نمی کند. ما در اینجا به کلام عرب در زمان صدور ادله مراجعه کرده و می بینیم عرف عرب، 4 فرسخ را مثلاً به 22 یا 5/22 کیلومتر تفسیر می کند؛ اما در اینکه فاصله بین مدینه تا فلان روستا چقدر است، دیگر عرف، مرجع نیست. و احیاناً اگر از عرف در این زمینه سؤال شود از باب این است که به واقع برسیم. بنابراین عرف در تفسیر ادله، در فهم تعارض و تشخیص جمع مقبول از غیر مقبول مرجعیت ندارد.

جواب: ما این سخن را قبول داریم که عرف در مفاهیم مرجع است نه در تطبیق مفهوم بر مصداق؛ اما تفسیر ادله، فهم تعارض و تشخیص جمع مقبول از غیر مقبول، به مفاهیم تصدیقی (جمله) مربوط می شود نه مفاهیم تصویری. این مطلب که عرف مرجع در مفاهیم است نه تطبیق مفاهیم بر مصادیق ناظر به مفاهیم تصویری است. به عبارت دیگر مربوط به مفردات است؛ اما ما یک چیز دیگری هم داریم به نام تفسیر جمله یا همان مفاهیم تصدیقی. مثلاً در کریمه «لا تعاونوا علی الإثم و العداوان» اینکه این آیه در مقام بیان یک حکم فقهی است یا اخلاقی؟ یا در فهم تعارض هنگامی که ادله را کنار هم قرار می دهیم، ما با مفاهیم تصویری مواجه نیستیم؛ بلکه این قبیل بحث ها ناظر به مفاهیم تصدیقی است و همانگونه که عرض کردیم، بالاتفاق، مرجع در این بحث ها عرف است. دقت شود مراد ما از عرف، عرف عام است نه عرف خاص که نیاز به تخصص دارد. و مراد از عرف عام، ارتکازات بکری است که مردم دارند نه عرف مسامحه کار و ناآشنا به معنا. اساساً عرف مسامحه کار در محور فقه و حقوق

جایگاه ندارد؛ بلکه ما در یکجا آنهم در بخش مفاهیم از عرف مسامحه کار استفاده می‌کنیم. در صورت تمایل به کتاب فقه و عرف مراجعه کنید.

نکته دوم: به نظر شما اگر عرف به یک دلیل عمل می‌کند و به دلیل دیگر عمل نمی‌کند یا به حسب ارتکازی که دارد یکجا بین ادله جمع می‌کند و یکجا بین ادله جمع نمی‌کند، ملاک او چیست؟ به عبارت دیگر ملاک عرف در تقدیم خاص بر عام چیست؟ چرا اخذ به عام نمی‌کند؟ یا در مطلق و مقید چرا مطلق را حمل بر مقید می‌کند؟ یا چرا بین ظاهر و اظهر، اظهر را و بین ظاهر و نص، نص را مقدم می‌کنند؟ و اساساً چرا مردم به ظاهر عمل می‌کنند؟ به نظر ما ملاک عرف در تمامی این موارد اطمینان است؛ لذا اگر در موردی به خاص، اطمینان نکنند، به عام عمل می‌کنند. این جمله را حتماً شنیده‌اید که گاهی عام ابای از تخصیص دارد. قدمات در صورت وجود خاص روائی و عام قرآنی به خاص عمل نمی‌کردند و می‌گفتند: ما به خاص مطمئن نیستیم؛ لذا معتقد بودند عموماً قرآنی را نباید با خاص روائی تخصیص زد. لکن به مرور زمان این اندیشه کم‌رنگ شد و اندیشه تخصیص عموماً قرآن به وسیله خبر واحد قوت گرفت تا جایی که الآن در اصول مرحوم نائینی می‌فرماید: بدیهی است که خبر واحد، عام قرآنی را تخصیص می‌زند. مرحوم آقای خوئی نیز تخصیص عام قرآنی به وسیله خبر واحد را اتفاقی می‌داند. مرحوم آقا ضیاء عراقی نیز می‌فرماید: این بحث که خبر واحد، عام قرآنی را تخصیص می‌زند یا نه اتلاف وقت است. یا جناب صاحب جواهر می‌فرماید: ردّ و عدم قبول تخصیص مزبور، مستلزم تأسیس فقه جدید است. اما به نظر ما اصلاً اینطور نیست؛ بلکه اتفاقاً بحث بسیار مهمی است. قدماتی مانند فضل بن شاذان، زراره و یونس بن عبد الرحمن که به قیاس متهم بودند، واقعیت این است که آنها قیاس‌گرا نبودند؛ بلکه آنها بیشتر به عموماً عمل می‌کردند و دیر آنها را تخصیص می‌زدند؛ لذا اخبار را ردّ می‌کردند. ملاکی که به مثابه نخ تسبیح در همه این موارد وجود دارد، اطمینان است. البته اگر ما قائل به انسداد باب علم و علمی و اطمینان در زمان غیبت شدیم، راه دیگری مطرح می‌شود به نام خیر الموجودین؛ یعنی ممکن است دو دلیل داشته باشیم که نسبت به هیچ کدام به اطمینان نرسیم؛ اما نسبت به یک کدام از آنها گمان یا احتمال بیشتر می‌دهیم. در این فرض باید طبق گمان یا احتمال به عنوان خیر الموجودین عمل کرد. ما معتقدیم در فرض انسداد در نهایت باید به خیر الموجودین برسیم؛ اما بنابر نظریه انفتاح باب علم و علمی، معیار عرف، اطمینان است. حال می‌گوییم: اگر در یکجا دو دلیل داشتیم که عام و خاص نبودند؛ مطلق و مقید هم نبودند؛ ظاهر و نص هم نبودند؛ اما هر کدام یک قدر متیقن دارند مانند روایت جابر که قدر متیقن از آن صورت اشتراط استفاده حرام و روایت ابن اذینه که قدر متیقن از آن صورت اتفاق بود و برای جمع بین دو روایت هر کدام را بر قدر متیقن آن حمل کنیم، در این فرض نیز اگر عرف نسبت به این جمع به اطمینان برسد ما قبول می‌کنیم. ما به اکثر فقهاء که مخالف این جمع بودند عرض می‌کنیم: اگر عرف در اینجا به هر دلیلی به اطمینان برسد، چرا قبول نکنیم؟ و از آن طرف به آقایانی که به طور مطلق جمع مزبور را قبول می‌کردند عرض می‌کنیم: اگر عرف در یکجا نسبت به این جمع به اطمینان نرسد چرا آن را قبول کنیم؟

نکته سوم: گاهی اوقات عرف به قرینه مناسبت حکم و موضوع یا حتی به قرینه خارجی نسبت به جمع مورد گفتگو به اطمینان می‌رسد. به عنوان مثال ما سال گذشته عرض کردیم که ما روایات زیادی داریم که می‌فرماید: از شیء نجس بهره نبرید اما از شیء طاهر استفاده کنید؛ لذا خیلی از فقهاء معتقدند بیع نجس باطل است. البته ما خلاف این را نظر داشتیم. حال وقتی این ذهنیت را به عرف عام بدهیم و بگوییم: ما این دو دسته ادله را داریم، در تعارض دو دلیل «ثمن العذرة سحت» و «لا بأس ببيع العذرة» هیچ بعید نیست که در مقام جمع بین دو روایت بگوید: مراد از دلیل اول، عذرة نجس و مراد از دلیل دوم، عذرة پاک است؛ یعنی هر کدام را بر قدر متیقن خود حمل کند. اما گاهی اوقات هیچ قرینه خارجی مانند مثال قبل و حتی مناسبات حکم و موضوع نیز در کار نیست. مثلاً فرض کنید بعد از اتمام جلسه مجلس یک نماینده می‌گوید: فلان مصوبه تصویب شد و دیگری می‌گوید: تصویب نشد. در این مثال قدر متیقن‌گیری عرفیت ندارد. بنابراین بنده معتقدم نسبت به جمع مزبور نباید درستی برخورد کرد؛ بلکه اگر به هر دلیلی مانند قرائن خارجی یا مناسبات حکم و موضوع، عرف به اطمینان برسد، قبول می‌کنیم و الا فلا. پس موارد فرق می‌کند. البته ما قبول داریم که راه ما کار را برای فقیه سخت می‌کند. در جلسه بعد باید بررسی کنیم ببینیم مورد ما از کدام قبیل است؟